



# ارزش‌های م

اشاره

لیبرالیسم اخلاقی و تساهل و تسامح به عنوان ارزش‌های مدرن غرب، نتیجهٔ نسبی‌گرایی اخلاقی و بی‌مبنا دانستن ارزش‌ها هستند. تناقضات نظری فراوان در دیدگاه نسبییت اخلاقی، اندیشمندان غرب را در نیمه دوم قرن بیستم وادار به پذیرفتن برخی قیود و شرایط برای این اصول جدید کرد، که البته به هیچ روی با مبانی اثبات‌کننده خود این اصول سازگاری نداشتند. از آن‌جا که در جامعه اسلامی ما، ارزش‌ها بر مبانی واقعی و اعتقادی مبتنی هستند، توجه به خاستگاه ارزش‌های مدرن غرب که دشمن با ایجاد پایگاه‌هایی در داخل در صدد ترویج آنهاست، بسیار ضروری است. نوشته حاضر تنها اشاره‌ای کوتاه به برخی از تناقضات نظری و عملی موجود در این ارزش‌های بی‌بنیاد دارد.

دوران مدرن در مغرب زمین، پس از رنسانس آغاز شد. مسیحیت که زمانی دینی آسمانی برای هدایت بشر بود، محتوای خود را از دست داده بود. نه از دستبرد بشری در حوزه اعتقادات حقیقی و آسمانی مصون مانده بود و نه از آن در حوزه عمل و شریعت، دستورالعملی بر جای مانده بود که بتواند چراغ راه عمل برای جامعه انسانی باشد.

بدین ترتیب، در دنیای مدرن که از سویی پیشرفت علوم، برخی خرافات اعتقادی مسیحیت را برملا می‌کرد و از سوی دیگر نیاز مبرم به برنامه عملی برای زندگی داشت، پای‌بندی به دینی که از خرافات سرشار و از دستورالعمل زندگی تهی بود، دیگر امکان‌پذیر نمی‌نمود. در دنیایی که دین مساوی مسیحیت تفسیر می‌شد، پای‌بندی به دین راهی جز این نداشت که با جداسازی حوزه دین و علم، جدا کردن خدا باوری از مسائل اساسی زندگی مانند اقتصاد، حقوق، سیاست و حتی اخلاق، و تجویز قرائت‌های دیگر از متون مقدس به جز آرای بزرگان کلیسای کاتولیک، تا حد ممکن بکوشند تا بشر هم‌چنان بتواند دین‌دار بماند و از سویی خود را از پیشرفت‌های علوم محروم نکند و دنیای خود را نیز آباد سازد.

بدین‌سان سکولاریسم و تعدد قرائت‌ها از دین مطرح شد و انسان غربی با این هدف که با عقل یا تجربه خود بتواند راه زندگی سعادت‌مندان را بیابد، دین را از عرصه زندگی به کناری نهاد، در عرصه حقوق و اخلاق از گمان خود و خواهش‌های نفسانی پیروی کرد و در حوزه سیاست، به رأی و نظر مردم روی آورد و به دموکراسی تن داد. فقدان مرجعیت معتبر، بشر را به طرح



# مدرن غرب

دیدگاه‌های موازی کشاند و در حوزه معرفت نیز حاصل کار، شک‌گرایی و نسبی‌گرایی شد. بن‌بستی که آرای اخلاقی و ارزش‌های متضاد در جوامع غربی پدید آورد و عدم امکان اتکا به نظریه واحد درست، پلورالیسم اخلاقی را پدید آورد و در بیان تفدیده نسبی‌گرایی اخلاقی، خارهای بد شکل و قیافه‌ای چون لیبرالیسم و تساهل و تسامح رویید.

انسان مدرن در غرب پس از آن که دست خود را از دامان تعالیم وحی آسمانی کوتاه دید، با آزمودن راه عقل و تجربه بشری نیز به بن‌بست رسید. اینک این انسان غربی است که در اوج پیشرفت تکنولوژیک، در تازی که به دور خود تنیده گرفتار آمده است، نه توان اداره زندگی را با عقل خودبنیاد دارد، نه امکان بازگشت به مسیحیت را. اگر نظریه‌پردازان مغرب‌زمین از آزادی و تساهل و تسامح دم می‌زنند، از آن روی است که هدفی برای زندگی نمی‌شناسند. اگر ارزش‌های اخلاقی هیچ مبنای واقعی ندارند و اگر خوب و بد؛ نسبی، سلیقه‌ای و قراردادی است و اگر هیچ امتیاز و برتری برای هیچ دیدگاه ارزشی نسبت به سایر دیدگاه‌ها وجود ندارد، از چه روی باید بر دیدگاهی خاص پای فشرد و از آن دفاع کرد؟ کدام ارزش، ارزش دفاع و جان‌فشانی دارد؟ باید در این ناکجاآباد هر کس آزاد باشد، به هر جا که می‌خواهد برود و هر چه می‌خواهد بکند. اگر حقیقتی در کار نیست و اگر معلوم نیست رفتن از کدام راه به سود یا به زیان ماست، اگر راه با بی‌راهه تفاوتی ندارد، اصرار بر ارزش‌های سلیقه‌ای خود و تحمیل آن بر دیگران چه توجیهی دارد؟

نسبی‌گرایی اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی مدرن (لیبرالیسم و تساهل و تسامح) در نیمه دوم قرن بیستم، مورد بیشترین حمله قرار گرفت و تناقض‌هایش آشکار شد. تا آنجا که در اواخر قرن بیستم، کمتر فیلسوف و صاحب‌نظری را می‌توانی بیابی که از آنها - دست کم با شکل و قیافه اصلی‌اش - دفاع کند.

البته هوس آرمان‌گرایی غرب نیز دیری نپایید. نسبی‌گرایی اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی مدرن (لیبرالیسم و تساهل و تسامح) در نیمه دوم قرن بیستم مورد بیشترین حمله قرار گرفت و تناقض‌هایش آشکار شد، تا



**نسبیت گرامی گوید فرقی نمی‌کند چه چیز را خوب یا بد بدانی؛ هر کس هر نظری درباره خوب و بد دارد. برای خودش معتبر است؛ اما همه باید ارزش‌هایی را که من می‌گویم به طور مطلق بپذیرند: آزادی و تساهل را؛ نظر مخالف من معتبر نیست و هر ارزش دیگری باید در برابر ارزش‌هایی که من می‌گویم خاضع باشد.**

آنجا که در اواخر قرن بیستم، کمتر فیلسوف و صاحب‌نظری را می‌توانی بیابی که از آنها - دست کم با شکل و قیافه اصلی‌اش - دفاع کند. بد نیست در این مختصر به برخی از این ایرادها و تناقض‌ها که از سوی اندیشمندان مغرب‌زمین اظهار شده است، اشاره کنیم:

بر پایه نسبیت‌گرایی اخلاقی، هیچ ارزشی مطلق نیست؛ اما شگفت‌آور

است که ارزش‌های مدرن غرب - یعنی آزادی و تساهل و تسامح - مطلق‌اند. نسبیت‌گرا می‌گوید فرقی نمی‌کند چه چیز را خوب یا بد بدانی؛ هر فرد هر نظری درباره خوب و بد دارد، معتبر است؛ اما همه باید ارزش‌هایی را که من می‌گویم به طور مطلق بپذیرند: آزادی و تساهل را؛ نظر مخالف من معتبر نیست و هر ارزش دیگری باید در برابر ارزش‌هایی که من می‌گویم خاضع باشد. آزادی مطلق که بر پایه پوچ‌انگاری اعتبار می‌یابد، خود را نیز نقض می‌کند؛ زیرا اگر سلیقه من مبنای اعتبار ارزش‌های خودساخته من است، چرا من آزاد نباشم که آزادی دیگران را سلب کنم. تساهل مطلق نیز بنیان خود را برمی‌اندازد. آیا نسبیت‌گرا می‌پذیرد که مخالف خود را تحمل کند، در برابرش هیچ مقاومتی نکند و اجازه دهد آرای مطلق‌گرایانه او حاکم شده، دودمان نسبیت‌گرایی را بر باد دهد؟ اگر چنین است، پس نسبیت‌گرا از چه چیزی دفاع می‌کند؟ همان‌گونه که منتقدان نسبیت گفته‌اند؛ تساهل مطلق، فریبی بیش نیست.

نسبیت‌گرایی نه تنها در نظر دچار تناقض است، که در عمل نیز قابل اجرا نیست. هیچ‌کس نخواهد پذیرفت که دیگران به بهانه واهی آزادی، مال و جان او را بر خود مباح و حقوق او را پایمال کنند. آیا گمان می‌کنید نسبیت‌گرا برای شما چنین آزادی‌ای قائل باشد که او را بکشید یا آبروی او را بریزید یا اموالش را غارت کنید یا مزد کار او را نپردازید؟

نسبیت‌گرا با صدای بلند فریاد می‌زند: «هر کس باید به ارزش‌های مورد قبول خود عمل کند»؛ اما سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: «ای مخالفان من! شما باید تنها بر پایه ارزش‌هایی که من می‌گویم رفتار کنید و در عوض، بر خود من لازم نیست بر پایه این ارزش‌ها با شما رفتار کنم!»

و این تراژدی بشر در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم است. این است آن ارزش‌های والایی که باید به سایر نقاط جهان صادر شود. بیچاره کسانی که از این قافله متمدن و پیشرو عقب مانده‌اند. آنها که قدر این ارزش‌ها را نمی‌دانند و حاضر نیستند به آنها عمل کنند؛ تروریست هستند و باید نابود شوند. این است دموکراسی غربی؛ هدیه تحمیلی اندیشه مترقی غرب برای جهان امروز.

#### برای مطالعه بیشتر

۱. محمود فتحعلی، تساهل و تسامح، اخلاقی، دینی، سیاسی، قم: طه، ۱۳۷۸.
۲. مجتبی مصباح، بنیاد اخلاق، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴.
۳. مجله «نقد و نظر»، ش ۱۳ - ۱۴.

